



## پیغام عشق

قسمت هزار سیصد و بیست و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۹ گنج حضور، بخش اول (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۷

چشم‌ها و گوش‌ها را بسته‌اند

جز مر آن‌ها را که از خود رسته‌اند

چشم عدم‌بین و گوش سکوت‌شنو هشیاری همه انسان‌ها با همانیدگی بسته شده‌است و فقط صدای خراب‌کاری را می‌شنوند، نه صدای خرد زندگی. مگر آن‌هایی که از من‌ذهنی و همانیدگی‌هایش رهایی یافته‌اند و مرکزشان از جنس عدم شده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۸

جز عنایت که گشاید چشم را؟

جز محبت که نشاند خشم را؟

به‌جز عنایت ایزدی چشم همانیده انسان را چه چیزی باز می‌کند؟ غیر از محبت و عشق خشم انسان را چه چیزی فرومی‌نشاند؟

نکته ۱: عنایت ایزدی همیشه در دسترس است. کافی است چیزهای ذهنی را به مرکزمان نیاوریم، فضا را باز و مرکز را عدم کنیم و منبسط شویم.

نکته ۲: ما انتظار داریم بتوانیم خشم را با خشم فروبشنانیم، این از کینه ناشی می‌شود اما خداوند کینه‌جو نیست و عشق دارد. ما هم باید با یکی شدن با او و پخش ارتعاش و مهر زندگی، خشم را که نماینده بقیه دردهاست فروبشنانیم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۹

جهد بی توفیق خود کس را مباد

در جهان، وَاللَّهِ اَعْلَمُ بِالسَّادَاتِ

\*سَدَاد: راستی و درستی

خدا نکند که در این جهان کسی گرفتارِ تلاشِ بیهوده و ناموفق و کارِ بی‌مزد شود. این جهد بی‌توفیق و پندار کمال را خداوند روزی هیچ‌کس نکند، زیرا هر فکر و عملی که با من‌ذهنی و مرکز همانیده انجام شود نتیجه نمی‌دهد و درد ایجاد می‌کند؛ و خداوند به راستی و درستی داناتر است و ما با من‌ذهنی آگاه نیستیم.

نکته: تنها خداست که می‌داند چه کاری برای ما خوب و درست است، و چه کاری بد و نادرست. و اگر مرکزمان را عدم کنیم این را نشانمان می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

بر قرین خویش مَفْزَا در صِفَتِ

كَأَنَّ فِرَاقَ أَرْدٍ یَقِینِ در عَاقِبَتِ

ای انسان، با آوردن چیزها و وضعیت‌های ذهنی به مرکزت و تندتند حرف زدن برحسب آن‌ها، در صفتِ گفت‌وگو، بر قرین اصلی خود که خداوند است، پیشی‌نگیر و به او مجالِ سخن گفتن بده. با فضاگشایی و مرکز عدم ذهنیت را خاموش کن تا زندگی از طریق تو سخن بگوید. در غیر این صورت، بدون شک اتصال تو با خداوند و انسان‌های زنده‌شده به او قطع خواهد شد.



نکته ۱: با فکر و عمل بر حسب همانیدگی‌ها و پرسیدن سوالات بی‌ربط بر اساس سبب‌سازی ذهن و عقل محدودمان، بین خودمان و خدا جدایی می‌اندازیم درست مانند موسی که سوالاتش سبب جدایی او از خضر شد.

نکته ۲: با خداوند مسابقه ندهیم. سرعت فکر و عمل را کُند کنیم و اجازه دهیم خدا از طریق ما حرف بزند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۵

نُطقِ موسی بُد بر اندازه، ولیک

هم فزون آمد ز گفتِ یارِ نیک

به‌عنوان مثال، صحبت‌های موسی با خضر آن قدرها زیاد نبود و به‌اندازه بود و پُرگویی نکرد، اما قرار بود خضر حرف بزند نه او، بنابراین از گفتار رفیق و همراهش خضر زیادتر حرف زد.

نکته: ما هم به خیال خودمان با خدا زیاد حرف نمی‌زنیم، اما همان قدر که حرف می‌زنیم زیادی است و دخالت در کار اوست و نتیجه‌ای جز خراب‌کاری به‌بار نمی‌آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۶

آن فزونی با خُضر آمد شِقاق

گفت: رو، تو مُکثری، هذا فِراق

\*شِقاق: جدایی و دشمنی

\*مُکثِر: پُرگو



آن پرگویی و زیاد سؤال کردن موسی از خضر که نماد خداوند است، سبب جدایی و فاصله افتادن بین آن دو شد. در نتیجه خضر به او گفت: «حالا که زیاد حرف می‌زنی و پرگو هستی، برو که وقتِ جدایی من و تو فرار سیده است.»

قرآن کریم، سورهٔ کهف (۱۸)، آیهٔ ۷۸

«قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ...»

«گفت: این [زمان] جدایی میان من و توست...»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۷

موسیا بسیار گویی، دور شو

ورنه با من گنگ باش و کور شو

[خضر گفت] ای موسی خیلی حرف می‌زنی، برو از من دور شو! اگر دور نمی‌شوی و می‌خواهی همراه من باشی، پس لال باش و کور شو یعنی حرف نزن.

نکته: در واقع پیام بیت این است که ای انسان، مدام با سبب‌سازی سؤال نکن که این چیست. اگر این لحظه زندگی چیزی را در ذهنت نشان می‌دهد دارد به تو پیغام می‌رساند. منقبض نشو و نگو چرا. نگو چون من این را نمی‌پسندم و مرا ارضا نمی‌کند، فایده ندارد. لال شو، و ذهنت را با رعایت «أَنْصِتُوا» خاموش کن. کور شو و عینک همانیدگی‌ها را از چشمت بردار و با نور خدا ببین. در غیر این صورت برو و دنبال ذهنت را بگیر و ببین نتیجه‌اش چه خواهد شد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۸

ور نرفتی، وز ستیزه شسته‌ای

تو به معنی رفته‌ای، بگسسته‌ای

\*شسته: مخفف نشسته است.

[خضر به موسی می‌گوید] اگر هنوز مرا ترک نکرده و نرفته‌ای، و از روی لجبازی و عناد این جا نشسته‌ای، بدان که در حقیقت تو رفته و از من گسسته‌ای، ولی در ذهنت فکر می‌کنی این جا هستی و از من دور نشده‌ای.

[خداوند هم به ما می‌گوید اگر با مقاومت و ستیزه هنوز در ذهن نشسته‌ای، تندتند حرف می‌زنی، عبادت می‌کنی و از من کمک می‌خواهی، بدان که دراصل و در معنا تو رفته‌ای و از اداره من خارج گشته‌ای].

نکته: برای این که خداوند روی ما کار کند، باید لحظه به لحظه مرکز را عدم کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۹

چون حدّث کردی تو ناگه در نماز

گویدت: سوی طهارت رو بتاز

هرگاه حین نماز خواندن، ناگهان ادرار یا بادی از تو خارج شد، شرع به تو حکم می‌کند که بروی و دوباره وضو بگیری.

نکته: درحالی که به مرکز عدم وصل هستیم، اگر یک چیز ذهنی مثل درد یا همانیدگی به مرکزمان راه یابد، این اتصال قطع می‌شود، بنابراین باید دوباره فضا را باز کنیم تا نجاست همانیدگی‌ها در آب فضای یکتایی شسته شده و پاک شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۲۰

وَر نرفتی، خشک جُنبان می شوی

خود نمازت رفت پیشین ای غوی

\*پیشین: از پیش

\*غوی: گمراه

اگر نیروی تجدیدِ وضو کنی، خم و راست شدن تو و صورتِ ظاهریِ نماز را بدون حضور به جای آوردن، درواقع کاری بیهوده و بی فایده است، چراکه دراین صورت ای گمراه نمازت از قبل باطل شده است.

نکته: باید در خود بازبینی کنیم که اگر قرار است خداوند ادارهٔ امور ما را به دست گیرد و کارهای ما را انجام دهد، دراین صورت باید چه چیزهایی را رعایت کنیم. اگر مرتب با عقل من ذهنی، برحسب همانندگی و درد فکر و عمل می کنیم، کارمان بیهوده است و فایده ای ندارد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۶۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۹ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

از ترازو کم کنی، من کم کنم

تا تو با من روشنی، من روشنم

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان می‌گوید] در توازن بین دو هشیاری حضور و هشیاری جسمی، اگر از میزان حضور کم کنی و با چیزهای این جهانی همانیده شوی، در این صورت من نیز از بهره‌تو می‌کاهم، ولی تا زمانی که مرکزت عدم بوده و به وسیله من روشن است، من هم به تو عنایت کرده، با تو صاف و روشن هستم، یعنی از طریق تو کار می‌کنم، خرد، شادی و آرامش را نثارت کرده و دردهایت را شفا می‌بخشم.

نکته: درست شدن زندگی ما در گرو عدم کردن مرکزمان می‌باشد. با یک ارزیابی صحیح از میزان حضور خود در طول روز می‌توانیم بفهمیم تا چه اندازه زندگی و امور ما درست شده و در حال بهبود می‌باشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۸۳۹

بی آن خمیرمایه گر تو خمیر تن را

صد سال گرم داری، نانش فطیر باشد

\*فطیر: نانی که درست پخته نشده باشد.

بدون خمیرمایه حضور در حالی که از زندگی قطع هستی و مرکزت عدم نیست، اگر خمیر تن را با تأیید و توجهات بیرونی و این جهانی، صد سال هم گرم نگه داری و زندگی را در همانیدگی‌ها سرمایه‌گذاری کنی، در این صورت آخرسر باز هم نان تو خمیر می‌شود.



[این نان شامل تمام امور زندگی ما اعم از شغل، زندگی زناشویی، تربیت فرزند، کارهای کوچک و بزرگ اجتماعی و ... می‌باشد.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۳

جوابِ مشکلِ حیوانِ گیاه آمد و کاه

که تخمِ شهوتِ او شد خمیرمایه خواب

[مسئله و مشکل حیوان خوردن و خوابیدن است و] جواب این مسئله با پیدا کردن گیاه یا کاه که غذای اوست حل می‌شود، اما از طرفی هم پرداختن به این مسائل و با هشیاری جسمی عمل کردن یعنی همواره شهوت و حرص خوردن چیزها را داشتن، خمیرمایه خواب او می‌شود.

نکته ۱: اگر آن چه که ذهن نشان می‌دهد، به مرکزمان راه یابد و با آن همانیده شویم، در این صورت این همانیدگی، خمیرمایه خواب ما یعنی دیدن برحسب همانیدگی‌ها و گم شدن در فکرها می‌شود و درنهایت با داشتن این نوع از هشیاری مانند حیوان می‌شویم. گذاشتن همانیدگی‌ها در مرکز و دیدن بر اساس آن، خمیرمایه هشیاری جسمی است.

نکته ۲: مسائل معمولی جهان را ما خودمان با مرکز همانیده و دیدن برحسب همانیدگی‌ها ایجاد کرده‌ایم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۳

خر از کجا و دمِ عشقِ عیسوی ز کجا؟

که این گشاد ندادش مُفْتَحُ الْأَبْوَابِ

\*مُفْتَحُ الْأَبْوَابِ: گشاینده درها، خدای تعالی



حال زمانی که انسان فضا را باز می‌کند و دم زنده‌کننده و حیات‌بخش زندگی در وجودش جاری می‌شود، کجا! و وقتی فضا را می‌بندد و با هشیاری جسمی عمل می‌کند، کجا! چراکه در این صورت گشایش را بازکننده درها، خداوند به او نداده‌است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۳

که عشق خلعتِ جان‌ست و طوقِ گرمنا

برای ملکِ وصال و برای رفعِ حجاب

\*گرمنا: گرمی داشتیم.

عشق یا دم ایزدی لباس فاخری‌ست که جان انسان را می‌پوشاند و او را به حقیقت وجودی خویش متصل می‌گرداند. عشق وحدت مجدد هشیارانه با خداوند است، خداوندی که انسان را گرمی داشته و می‌خواهد در او به بی‌نهایت و ابدیت خویش زنده شود. همچنین عشق حجاب همانیدگی‌ها، پندار کمال و ناموس را می‌درد و از میان برمی‌دارد.

نکته ۱: «طوق گرمنا»، ارزش و گرمی‌داشت انسان، همان توانایی فضاگشایی‌ست و هرچه انسان بیشتر فضا را باز می‌کند، ارزش بیشتری می‌یابد.

نکته ۲: هنگام فضاگشایی هشیاری بر هشیاری منطبق می‌شود و انسان از قوت اصلی خویش که نور فضای یکتایی‌ست تناول می‌کند.



قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۰

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا.»

«و محققاً ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آن‌ها را (بر مرکب) در بر و بحر سوار کردیم و از غذاهای پاکیزه آن‌ها را روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری بخشیدیم.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۴۶

خمیر کرده یزدان کجا بماند خام؟

خمیرمایه پذیرم، نه از فطیرانم

\*فطیر: نانی که درست پخته نشده باشد.

خمیری که خداوند در فضای گشوده شده درست می کند و خودش هم به آن مایه می زند کی خام می ماند؟ بنابراین فضا را باز می کنم و با عدم کردن مرکز، خود را در اختیار زندگی می گذارم تا خداوند خمیرمایه اش را به خمیرم بزند. در این صورت از فطیران نیستم که نانم ناپخته بماند.

نکته ۱: دو نوع خمیرمایه وجود دارد؛ یکی از طرف زندگی می آید و آن را به هر کار و هدفی که داریم می زنیم و به نتیجه مطلوب خویش می رسیم. و دیگری خمیرمایه ذهن است که اجسام را در مرکزمان گذاشته، به خواب آن‌ها فرومی رویم و سحر می شویم. این خمیرمایه ما را از لطف بازکننده درها محروم کرده و دیگر دم عشق در ما جاری نمی شود، و خلعت عشق را که مختص انسان است نپوشیده و به مرتبه حیوانی، هشیاری جسمی، هبوط می کنیم.

نکته ۲: نمی شود ما مقاومت کنیم، منقبض بشویم، فضا را ببندیم، من ذهنی را زنده نگه داریم، هر لحظه جسمی را به مرکزمان بیاوریم و با باورها و شرطی شدگی‌ها عمل کنیم و بخواهیم به زور فضاگشایی هم بکنیم؛ چراکه من ذهنی دراصل



از انقباض و مقاومت به وجود آمده است. در حقیقت فضاگشایی خروج از همین هیپروتی ست که می خواهیم با ذهن، عمل فضاگشایی را انجام دهیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۴۶

فَطِيرِ چُون كَند او فَاطِرُ السَّمَوَاتِ اسْت

چو اخترانِ سَمَوَاتِ از مُنیرانم

\*فَاطِرُ السَّمَوَاتِ: شکافندهٔ آسمان‌ها

\*مُنیر: نوردهنده، درخشنده

خداوند هرگز نان انسان را فطیر و او را منقبض نمی کند، چراکه او گشایندهٔ آسمان درون است. بنابراین من نیز فضا را باز کرده و در کار او دخالت نمی کنم، در این صورت مانند ستارگان آسمان از این فضای گشوده شده نور می پراکنم و به عشق مرتعش می شوم.

نکته ۱: حال باید طبق این بیت در خود بازبینی کنیم که آیا من به زندگی مرتعش می شوم یا نه؟

نکته ۲: ما باید آگاه باشیم که هیچ گاه نباید از جمع تقلید کرده مانند آن‌ها فکر و عمل کنیم و اجازه دهیم جمع به صورت قرین روی ما اثر بد بگذارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰

تویی فرزندِ جان، کارِ تو عشق است

چرا رفتی تو و هرکاره گشتی؟



\*هر کاره: کسی که هر کاری را براساس انگیزه‌های من‌ذهنی‌اش انجام دهد، همه کاره

ای انسان تو فرزند خدا و از جنس او هستی و کار تو فقط عشق ورزیدن و زنده شدن به زندگی ست. بنابراین باید هر لحظه فضاگشایی کرده، با او یکی شوی و به زندگی ارتعاش کنی و اجازه دهی تا خداوند کار تو را انجام دهد. حال چرا تو هر چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت آورده‌ای و هر لحظه کار یکی از آن‌ها را می‌کنی؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

هر که او عاشق جسم است، ز جان محروم است

تلخ آید شکر اندر دهنِ صفرایی

هر کس لحظه به لحظه آن چه را که ذهن نشان می‌دهد و از جنس جسم و فکر است، به مرکزش می‌آورد و برحسب آن می‌بیند و عمل می‌کند، از جان زنده زندگی محروم است. بنابراین شکر، شادی بی سبب و آرامش خدایی به مذاق او تلخ می‌شود، چراکه او به درد عادت دارد و دائماً هر چیز را به مسئله، مانع، درد و دشمن تبدیل می‌کند.

نکته: انسان‌های من‌ذهنی هنگامی که صحبت‌هایی راجع به شادی بی سبب می‌شنوند، این نوع شادی را مسخره می‌کنند، چراکه از نظر آن‌ها باید تمام اوضاع و احوال جهان بیرون درست باشد تا بخندند و احساس شادی کنند. این درحالی‌ست که وضعیت انسان فقط با فضاگشایی سامان می‌یابد و اصلاح می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۴

سخت گیرد خام‌ها مر شاخ را

ز آن که در خامی نشاید کاخ را



میوه‌های خام، انسان‌های من‌ذهنی، شاخه‌های درخت همانیدگی را سفت و سخت می‌گیرند، زیرا میوه کال شایسته کاخ شاهانه نیست.

نکته: هر کس که برحسب جهان و همانیدگی‌ها فکر و عمل می‌کند و با سبب‌سازی ذهن به بحث‌و‌جدل می‌پردازد و همواره با عقل ذهن عمل کرده و می‌گوید «می‌دانم»، هنوز خام است و شایسته خداوند نشده‌است. به عبارتی با انبوهی از همانیدگی و سبب‌سازی‌های ذهنی نمی‌توان به خدا زنده شد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۵

چون پیخت و گشت شیرین، لب‌گزان

سست گیرد شاخ‌ها را بعد از آن

هرگاه میوه پخته و بسیار شیرین شود، از آن به بعد شاخه را سست می‌گیرد.

نکته: وقتی در اثر شکر و صبر و فضاگشایی بپزیم، یعنی هنگام بی‌مرادی ناله و شکایت نکنیم، به این ابیات آگاه شویم و همواره «رضا» داشته باشیم، در این صورت مانند میوه رسیده که ناگهان از شاخه جدا می‌شود، ما نیز خودبه‌خود جهان را رها خواهیم کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۶

چون از آن اقبال شیرین شد دهان

سرد شد بر آدمی مُلک جهان



همین که انسان فضا را باز کرد و متوجه شد که زندگی از طریق او براساس خرد کل زیبا و استادانه کار می‌کند و در نتیجه تمام امور او در بیرون بهبود یافت، در این صورت دیگر میل به همانیده شدن با چیزهای این جهانی در دل او سرد شد و جذابیت خود را از دست داد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۷

سخت‌گیری و تعصب خامی است

تا جنینی، کار خون‌آشامی است

همانیده شدن با باورها و سعی در اجرای آن‌ها سخت‌گیری و تعصب است و در واقع نشانه‌ی خامی و نپختگی هشیاری انسان می‌باشد. بنابراین تا زمانی که به‌عنوان هشیاری مانند یک جنین در شکمِ ذهن هستی، کارِ تو نوشیدنِ خونابه‌ی درد و غصه است.

نکته ۱: من‌ذهنی به‌طور فردی و جمعی بر اجرای باورهای همانیده‌اش اصرار دارد. به‌عنوان مثال افرادی که با مذهب خاصی همانیده‌اند، همواره معتقدند اگر دیگران مطابق باورهای آنان عمل نکنند، در این صورت همه‌ی آن‌ها کافر هستند و به جهنم خواهند رفت.

نکته ۲: تنها خداوند می‌تواند ما را از شکمِ ذهن به فضای حضور متولد کند و وظیفه‌ی ما فقط این است که براساس تعصب و عقل ناقص من‌ذهنی عمل نکنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

اگر چرخ وجود من از این گردش فروماند

بگرداند مرا آن کس که گردون را بگرداند





اگر چرخ وجود من یعنی جهان درون و بیرونم، از گردش فکرهای همانیده و آن چه که ذهن نشان می دهد بازایستد، در این صورت مرکز خالی شده و خدایی که تمام کائنات را اداره می کند، زندگی مرا نیز اداره خواهد کرد.

نکته: همانیدگی هایی که به مرکز می آیند، من ذهنی را اداره می کنند. حال اگر ما تصور کنیم من ذهنی هستیم، زندگی مان را عقل محدود من ذهنی خودمان براساس آلفینی که در مرکز گذاشته ایم، بدون هیچ صنع و ابتکاری اداره می کند که قطعاً نتیجه ای جز افزایش درد و مسئله، و کارافزایی نخواهد داشت.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۱

وآن که در ظلمت برآند بارگی

برکند زآن نور دل یکبارگی

\*بارگی: مطلق ستور، اسب

آن کسی که سال های سال اسب عمرش را در تاریکی ذهن همانیده رانده، به عبارتی برحسب همانیدگی ها فکر و عمل کرده، و در دردها و فکرهاش گم شده، او از نور عشق و حضور خداوند در درونش یکباره دل می کند و دلش را بر روی آن نور می بندد، یعنی ناامید می شود و در جبر تاریکی ذهن، زندگی می کند.

نکته: با داشتن هشیاری جسمی بعید نیست به مرحله ای برسیم که بگوییم: «کدام نور؟ کدام خدا؟ و کدام عشق؟ من فقط همین هشیاری جسمی و همانیدگی ها را می شناسم.» اما نباید به این ندهای غول من ذهنی در درون اهمیت داده و ناامید شویم، بلکه ما می توانیم در هر سنی شروع کنیم به برداشتن درست اولین قدم، آن هم با نیاوردن چیزهای جسمی که ذهن نشان می دهد به مرکزمان. همچنین باید بدانیم که خداوند همواره منتظر دل واقعی ماست که آن را با فضاگشایی تقدیمش کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۶۷

هر که را افعالِ دام و دَد بُود

بر کریمانش گمانِ بد بُود

هر کسی که کارهایش مانند حیوانات اهلی است که همیشه به فکر هر چه بیشتر خوردن غذا هستند، و همین طور مانند حیوانات وحشی هشیاری خودش و بقیه را می‌درد و پایین می‌آورد، به انسان‌هایی مانند مولانا گمان بد دارد و به درستی آموزه‌های بزرگان برای بهتر زندگی کردن، شک می‌کند.

نکته: ما به دلیل داشتن هشیاری جسمی به دانش بزرگانی چون مولانا سوءالظن داریم و می‌گوییم: «نمی‌شود به این آموزه‌ها عمل کرد، این گونه که ایشان گفته است درست نیست، من از کجا منظورشان را بفهمم؟ من خودم بلد هستم چطور زندگی کنم و اصلاً این آموزه‌ها درست نیستند.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۳

خلق را طاق و طُرمِ عاریتی‌ست

امر را طاق و طُرمِ ماهیتی‌ست

\*طاق و طُرم: جلال و شکوهِ ظاهری

شکوه و جلال انسان‌های من‌ذهنی قرضی است، چراکه آن را از جهان و همانیدگی‌ها می‌گیرند، اما شکوه و جلال «امر»، که همان خداوند و جنس اصلی ماست، ماهیتاً و به خودی خود اصیل بوده و ارزش حقیقی دارد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۴

از پی طاق و طُرمِ خواری گشند

بر امیدِ عزّ در خواری خوشند

مردم به خاطر جلال و شکوه ظاهری که از دنیا و همانیدگی‌ها قرض گرفته‌اند و غم و غصه‌ای که با آوردن چیزها به مرکز خود ایجاد کرده‌اند، خواری می‌کشند و خودشان را پست می‌کنند. و به امید این که توسط مردم براساس چیزهای این جهانی دیده شوند و به بزرگی ذهنی دست یابند، در این بدبختی و ذلیلی خودشان دل خوشند و احساس خوشبختی می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۵

بر امیدِ عزّ ده‌روزه‌ی خُدوک

گردنِ خود کرده‌اند از غم، چو دوک

\*ده‌روزه: اشاره دارد به ناپایدار بودنِ خوشی‌های دنیوی

\*خُدوک: آشفته، پریشان، گذران

\*دوک: آلتی که با آن نخ می‌ریسند.

انسان‌های دارای من‌ذهنی به امید رسیدن به عزت و بزرگی موقت در این جهان که آکنده از غم و پریشان‌حالی‌ست، گردن‌هشیاری حضور خود را مانند دوک نخ‌ریسی لاغر و باریک کرده‌اند. چون فقط نگران راضی کردن مردم و نگه داشتن این تصویر عزت و بزرگی در ذهن مردم هستند.



نکته: وقتی ما بزرگی را از جهان قرض بگیریم، به جای این که هر لحظه حواسمان به درون و گسترش فضای آن باشد، به جهان بیرون است و همواره می ترسیم که مبادا عزتمان کم شود. بنابراین دائماً در حال انقباض هستیم، و گرفتار دروغ و ریا می شویم تا از خود یک تصویر ذهنی عالی به مردم ارائه دهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۶

چون نمی آیند این جا که منم؟

کاندرین عزّ، آفتابِ روشنم

\*عزّ: بزرگی

[مولانا می گوید] چرا مردم با فضاگشایی از ذهن به این جایی که من هستم یعنی همان آسمان گشوده شده درون نمی آیند و به بی نهایت خدا زنده نمی شوند؟ زیرا در این بزرگی و عظمت، به صورت آفتاب درخشان از مرکز عدم شده ام طلوع کرده ام که هم درون و هم بیرونم از این نور شاد و پربرکت شده است و برکت را در عالم پخش می کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

هر که نقصِ خویش را دید و شناخت

اندر استکمالِ خود دواسبه تاخت

\*استکمال: به کمال رسانیدن، کمال خواهی

\*دواسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن و به شتاب رفتن



هر کس که از جنس زندگی شود، با نگاه کردن به ذهنش درصدد پیدا کردنِ نواقص و عیب‌های ناشی از همانیدگی و رفع آن‌ها برآید و با فضاگشایی تمرکز را روی خود قرار دهد، مانند کسی است که برای به کمال رساندنِ خود دواسبه و با سرعت زیاد می‌تازد.

نکته: گرفتن ارزش از جهان و با دیدِ همانیدگی‌ها فکر و عمل کردن برای انسان عیب بزرگی است. حال با تکرار و تأمل بر ابیات مولانا می‌توان دید غلط ذهن را که همواره با سبب‌سازی کار می‌کند، اصلاح کرد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com